



---

## Creation in time of material world according to Proclus' philosophy

Mazdak Rajabi

Associate professor of philosophy Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran

---

### ABSTRACT

---

#### Article Info

---

**Article type:**

**Research Article**

The issue of cosmos occurrence has always been one of the most essential philosophical topics. This topic was so many important for Proclus as well as the other philosophers. This paper has tried to make clear his special point of view about this topic by analyzing his fundamental ideas. The most important platonic cosmological concept is The Demieurgous, and this paper has analyzed Proclus' comment of Demieurgous and creation of material world.

**Received:**

23/08/2022

**Accepted:**

23/10/2022

**Keywords:** Demieurgous, necessity, efficient cause, eidos, divine providence, eternity.

---

\***Corresponding Author:** Mazdak Rajabi

**Address:** Associate professor of philosophy Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran

**E-mail:** [m.rajabi@ihcs.ac.ir](mailto:m.rajabi@ihcs.ac.ir)

---



---

## حدوث عالم مادی در فلسفه پرکلوس

### مزدک رجبی

دانشیار گروه فلسفه غرب، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

[m.rajabi@ihcs.ac.ir](mailto:m.rajabi@ihcs.ac.ir)

---

چکیده	اطلاعات مقاله
یکی از اساسی ترین مباحث فلسفه از روزگار نخست پیدایش آن در یونان، بحث صناعت یا حدوث عالم بوده است. این موضوع نزد پرکلوس، فیلسوف بزرگ سده ی پنجم میلادی نیز از مهم ترین مباحث هستی شناسی و جهان شناسی به شمار می رفته است. مهم ترین مفهوم پرکلوس در باب صناعت عالم این است که جهان ساخته صناعی است که همان دمیورگوس است. در این مقاله نویسنده کوشیده است تا با تحلیل برجسته ترین مفاهیم پرکلوس، از جمله تفسیر وی در باب و نیز چگونگی صناعت عالم مادی، دیدگاه وی را در این باره آشکار کند .	نوع مقاله: مقاله پژوهشی دریافت: 1401/06/23 پذیرش: 1401/08/23
کلیدواژه ها: صانع، ضرورت، علت فاعلی، مشیت الهی، علت مثالی، جاودانگی.	

---

## 1- مقدمه

ریشه و مبانی فلسفه‌ی پرکلوس بر آرای افلاطون استوار است؛ بنابراین نخست باید دانست که افلاطون چگونه به موضوع صنعت و حدوث عالم پرداخته است. افلاطون پیش از بررسی صنعت عالم مادی در محاوره‌ی تیمائوس و در محاوره‌ی فیلبوس (S 1 A 27, 26E 2-4). بدین مفهوم پرداخته است؛ در آنجا آشکار می‌شود آنچه در عالم مادی پدید می‌آید مصنوع و معلول امر دیگری است<sup>۱</sup> و صانع<sup>۲</sup> یگانه علتی است که مصنوع<sup>۳</sup> خود است و در واقع مصنوع نیست (26 Ibid). عالم مادی نیز که یک کل است، خود معلول صانعی است (Ibid) و این مفهوم از کلیدی‌ترین مفاهیم جهان‌شناسی افلاطون است. موضوع پرسش برانگیز این است که صانع چه رابطه‌ی ای با عالم مادی دارد؟ رابطه‌ی میان این دو آن چنان که افلاطون به آن باور داشت و پرکلوس آن را بسط داد، رابطه‌ی علی است، از همین روی است که افلاطون درباره‌ی رابطه‌ی این دو از واژه‌ی ضروری<sup>۴</sup> بهره گرفته است، چرا که علت ضرورتاً معلول خود را ایجاد می‌کند و جاودانه بودن نیز صفتی است که علت به آن اعطاء می‌کند، بنابراین علت دو صفت به عالم مادی می‌دهد نخست آن را پدید می‌آورد یعنی علت موجهه‌ی آن است. دوم آن را همواره نگاه می‌دارد؛ یعنی علت مبقیه‌ی آن است و این عمل را به واسطه‌ی نو کردن پیاپی و بدون وقفه<sup>۵</sup> آن انجام می‌دهد (Ibid 260)، بنابراین کون و فساد دائم و مکرر عالم مادی، صفتی است که علت فاعلی بدان اعطاء کرده است.

## 2- دیدگاه پرکلوس

### ۱- ۲ دو صفتِ عالم مادی

از نظر پرکلوس به همین دلیل است که افلاطون برای نشان دادن نقصان و نیز معلولیت جهان و وابستگی اش به علت هم در ایجاد و صنعت و هم در تداوم از واژه‌ی ناممکن<sup>۶</sup> استفاده می‌کند. پرکلوس در این باره چنین می‌گوید: او (افلاطون) می‌گوید ناممکن است آنچه را که حادث باشد فاقد علت در نظر گیریم چرا که آن {عالم مادی} فی نفسه فاقد نیرو یا توان و از این رو ناقص است (Ibid). پرکلوس با تفسیر متن افلاطون (رساله تیمائوس) عالم مادی را وابسته به صانع

میداند عالم مادی وابسته به علتی است، که بدون آن نه حادث میشود و نه باقی میماند و رابطه‌ی میان عالم مادی و صانع رابطه‌ی ای یک سویه و مبتنی بر علت است از همین روست که پرکلوس بر مفاهیمی چون ناممکن تأکید میکند در واقع ناممکن است مادی بدون علت حادث شود و نیز ناممکن است که بدون علت به وجود خود عالم مادی وابستگی تام و تمام به علت خود دارد نه تنها از جهت ایجاد به او وابسته است بلکه ادامه وجود او نیز بر اثر نوشدن پیاپی ای است که از علت خود دریافت می‌کند. اگر علت لحظه‌ی رابطه‌ی خود را با عالم مادی قطع کند، آن عالم از میان میرود این گونه نیست که عالم مادی تنها یک بار ساخته شده باشد و پس از آن دیگر به علت نیاز نداشته باشد.

اما تفاوت صنعت عالم از نظر افلاطون و پرکلوس در چیست؟ اگر این پرسش پاسخ داده شود مفهوم صنعت از نظر پرکلوس نیز آشکار خواهد شد. صنعت عالم از نظر افلاطون اتفاقی است که یک بار رخ داده است و پس از آن عالم مادی تا ابد به حیات خود ادامه میدهد صانع تنها علت ایجاد عالم مادی است به اصطلاح فیلسوفان مسلمان علت موجد است؛ اما از نظر پرکلوس صانع عالم مادی را صادر کرده است مفهوم صدور مفهوم بنیادی و اساسی فیلسوفان نوافلاطونی است. بنا بر فرآیند صدور رابطه‌ی میان علت و معلول رابطه‌ی ذاتی و جوهری است. بنا بر چنین رابطه‌ی ای علت فقط معلول را پدید نمی‌آورد، بلکه بقای معلول نیز به بقای علت وابسته است فرض به معنی عدم معلول است. بنابراین، علت هم موجد و هم مبقیه‌ی معلول است. البته قانون هستی‌شناسانه‌ی دیگری نیز مبین رابطه‌ی میان علت و معلول است و آن قانون تشکیک یا ذو مراتب بودن جهان است. بنا بر این قانون که پیشتر نیز بدان اشاره شد همه‌ی جهان در واقع یکی است. تکرر موجودات در جهان در واقع مراتب و درجات تشکیکی همان وحدت است، علت معلول را در ذات خود دارد و معلول فقط مرتبه‌ی خفیف شده و درجه‌ی ضعیفتر علت است؛ بدین ترتیب علت نمیتواند از معلول جدا باشد، بلکه همواره در او و با اوست بنا بر چنین قانونی است که علت فاعلی علت مبقیه‌ی اوست نوافلاطونیان و به ویژه پرکلوس به مفهوم رابطه‌ی علی غنا بخشیده‌اند. آنان رابطه‌ی علی را به رابطه‌ی ذاتی میان عالم مادی، هم علت موجد و هم و

معلول بدل کردند که نمیتوان چنین رابطه ای را در میان آرای ارسطو مشاهده کرد (Lloyd, 1998: 146-156)

## ۲-۲- دمیورگوس به عنوان علت فاعلی و نسبت آن با عالم مادی

از نظر پرکلوس حادث به علتی فاعلی نیاز دارد و هر حادث فقط به یک علت نیاز دارد به عبارت دیگر حادث به انواع دیگر علل به عنوان علت فاعلی نیازمند نیست درباره ی عالم مادی نیز همین گونه است عالم مادی تنها به یک علت فاعلی نیاز دارد که همان دمیورگوس است. علل دیگر علت فاعلی عالم مادی نیستند خیر محض محاوره ی جمهوری و احد محاوره ی پارمنیدس علت عالم و مثل است. بنابراین او نمیتواند علت فاعلی عالم مادی باشد. او مقصود خود را این چنین بیان میکند: «علت فاعلی عالم مادی دمیورگوس<sup>۷</sup> است و همه ی موجودات عالم مادی ساخته های<sup>۸</sup> او هستند (Ibid) 261. پرکلوس بر این امر واقف است که افلاطون علل مختلفی را بررسی و تحلیل کرده است و برای عالم مادی چهل و هشت علت و چهل و هشت علت معده یا فراهم کننده در نظر گرفته است<sup>۹</sup>؛ ولی پرکلوس با اشراف کاملی که به همه ی آثار و آرای افلاطون دارد بر این مفهوم تأکید میکند که تنها دمیورگوس علت فاعلی حقیقی عالم مادی است (Ibid 261-262).

پرسشی که در اینجا و پس از بررسی نیازمندی عالم مادی به یک علت فاعلی یا همان دمیورگوس می باید طرح کرد این است که علت فاعلی چه رابطه ای با عالم مادی دارد؟ به سخن دیگر آیا اساساً میتوان عالم مادی را بدون علت فاعلی فرض کرد؟ آیا عالم مادی ضرورتاً از این علت فاعلی پدید آمده است یا رابطه ی میان عالم مادی و علت فاعلی یک رابطه ی امکانی است؟ برای بررسی پاسخ پرکلوس به این پرسش باید به نکته ای درباره ی فهم تاریخی وی از فلسفه ی قدیمتر یونان اشاره کرد. پرکلوس در میان فیلسوفان گذشته یونان، افلاطون را تنها پیرو حقیقی آیین فیثاغوری میداند، چرا که افلاطون بر این باور بود عالم مادی ضرورتاً از یک علت فاعلی پدید آمده است. افلاطون معتقد بود که هرچند موجودات در حال شدن هستند و این شوندگان<sup>۱۰</sup> دائماً کائن و فاسد میشوند و کون و فساد آنها از علل مختلفی سرچشمه میگردد؛ ولی تنها یک علت فاعلی بر عالم شوندگان حکم فرماست. علت فاعلی مذکور همه ی علل فاعلی را یکجا جمع می

کند. به همین علت است که افلاطون هیچ چیز را در طبیعت ناکارا یا غیر مفید و ناهماهنگ با دیگر اشیاء نمیداند (Ibid) 262. پرکلوس نظر افلاطون را چنین بیان کرده است همه چیز در عالم مادی توسط یک علت پدید آمده و دقیقاً به همین جهت همه ی موجودات طبیعی با یکدیگر هماهنگ و منسجم هستند و هیچ کدام بیهوده<sup>۱۱</sup> یا زائد و اضافی<sup>۱۲</sup> نیستند (Ibid).

پرکلوس با تکیه بر مفاهیم افلاطون این علت فاعلی را یگانه علت فرمانروای عالم مادی میداند این علت در واقع نوعی مشیت الهی است که بر همه ی شوندگان فرمان میراند و تقدیر الهی او بر همه ی اشیاء و موجودات طبیعی چیره است پرکلوس علت فاعلی را ایزد یا هرمسی<sup>۱۳</sup> میداند که علت همه ی علل مادی است. در واقع علل مادی به یک علت واحد یا مثال<sup>۱۴</sup> باز میگردد که همان علت فاعلی یگانه است. پرکلوس در این باره چنین میگوید «تکثر عالم مادی به بساطت و صور گوناگون آن آن به صورتی یگانه باز میگردند که آن بساطت و این صورت یگانه همان علت فاعلی یگانه است (Ibid).

پرکلوس در این باره در جای دیگری افزوده است :

زنجیری طلائی بر همه چیز فرمان میراند و همه چیز را در هماهنگی زیبایی به هم پیوند میدهد به گونه ای که این هماهنگی زیبا باید باشد و ضروری است. اگر آن چنان که ارسطو میگوید همه چیز به واسطه ی خیر، منظم و هماهنگ میشود؛ بنابراین میباید علتی ناظم و هماهنگی بخش وجود داشته باشد و نیز هیچ امری در عالم مادی بیهوده و ناکارا نباشد؛ آن چیزی که ظاهراً بیهوده و ناکارا به نظر میرسد در نسبت با کل<sup>۱۵</sup> عالم مادی سودمند است. (Ibid).

پرکلوس در جملات مذکور از دمیورگس نام نمیبرد؛ ولی با توجه به شناختی که از آرای وی وجود دارد باید گفت که از نظر او این علت فاعلی یگانه، همان دمیورگس است. همه ی علل فاعلی به او تقلیل می یابند؛ به عبارت بهتر، در او متحد میشوند و ناظم عالم مادی است همه ی علل علت فاعلی و هم علت گرد می آیند. در واقع او هم فاعلی مادی در قیاس با وی علت فاعلی حقیقی نیستند .

### ۲-۳ وحدت عالم مادی

مفهوم دیگری که در جهان شناسی همه ی فیلسوفان افلاطونی برجسته بود و به طریق اولی نزد پرکلوس نیز بسیار اساسی است، مفهوم وحدت عالم مادی است. پرسش بنیادی در این باره این است که آیا وجود عوالم مادی متعدد ممکن است؟ به عبارت دیگر آیا یک علت فاعلی معلولهای متکثر دارد؟ پاسخ پرکلوس به این پرسش چنین است نتیجه ی وحدت دمیورگس به عنوان علت فاعلی وحدت عالم مادی است و این نتیجه بسیار مهمی است که او بدان دست یافته است. نمیتوان گفت که عوالم مادی دیگری نیز وجود دارند. وحدت عالم مادی به این معنی نیز میتواند باشد که همه ی اجزا و بخشهای آن در واقع به عنوان یک کل باید در نظر گرفته شوند مفهوم کل در اندیشه ی یونانیان (Gobry, 2000 : 137-153). و نیز نزد پرکلوس اهمیت زیادی داشت از همین رو مدعای حاضر بدون توجه نیست همه ی اجزای عالم مادی یک کل است. واژه ای<sup>۱۶</sup> به کار میرد که به معنی کلی انداموار بود و حاکی از دو صفت اساسی عالم مادی است عالم مادی یک کل است و مانند موجود زنده ای است که همه ی اعضاء و اندامهای آن در خدمت کلیت آن هستند به همین ترتیب، تکثر عالم مادی به وحدت تقلیل داده می شود. از نگاه پرکلوس کل عالم مادی یک واحد فرضی نیست بلکه یک واحد واقعی است که برآمده از یک علت فاعلی است. رابطه ی میان این دو نیز تنها با مفهوم ضرورت قابل تبیین است پرکلوس رابطه ی میان علت و معلول را بر اساس ضرورت تعریف میکند .

این نکته که وی برای تبیین کلیت و وحدت عالم مادی به شباهتهای میان دو محاوره ی فیلبوس و تیمائوس می پردازد خود تاییدی بر مدعای نگارنده است. به نظر وی همان مفاهیم مطرح در محاوره ی فیلبوس در محاوره ی تیمائوس نیز آمده است. با این تفاوت که افلاطون در محاوره ی فیلبوس با نگاهی وجودشناختی به آن مفاهیم پرداخته است در حالی که همان مفاهیم را با نگاهی جهان شناسانه در محاوره ی تیمائوس بررسی کرده است .

از نظر پرکلوس در محاوره ی فیلبوس نیز به مفهوم کلیت و وحدت عالم مادی به شکلی متفاوت با تیمائوس پرداخته شده است در محاوره ی فیلبوس (23D 7, 27 B 1s.9s). مفهوم کلیت و

وحدت درباره ی همه ی مراتب واقعیت و به شیوه ای کلی تر بیان شده است؛ ولی همین مفهوم در محاوره ی تیمائوس درباره شونندگان و واقعیات عالم مادی به کار رفته است آنچه که افلاطون در محاوره ی فیلبوس طرح میکند این است که هر شیء مرکبی به علتی نیازمند است. چرا که هر شیء مرکبی دارای اجزای جداگانه ای است و ضروری است که علتی این اجزاء را در قالب یک شیء واحد به یکدیگر پیوند بزند پرکلوس این مفهوم را چنین بیان میکند علت صورت واحدی به اجزای مختلف یک شیء مرکب اعطا می کند (12-9 27B).

این علت ممکن است یک ایزد باشد یا عقل، نفس طبیعت و هر چیزی که از طبیعت بهره مند است هر شونده ای یک شیء مرکب است ولی هر شیء مرکبی لزوماً شونده نیست چرا که غیر از حد و بی حدی که هیچ ترکیبی در آنها راه ندارد و با یکدیگر نیز کاملاً منافات دارند سایر واقعیات حتی عقل و نفس نیز از نوعی ترکیب برخوردارند؛ حد و بی حدی دو مبدا نخستین و مطلق همه ی واقعیات هستند (5-28B1). به همین علت هیچ ترکیبی در آنها راه ندارد.

#### ۴-۲- ماهیت علت فاعلی

پرکلوس میگوید که مفاهیمی که افلاطون در محاوره ی فیلبوس به آنها پرداخته است. در محاوره ی تیمائوس نیز تکرار شده‌اند به نظر وی، احد، حد، بی حدی و مرکب در محاوره ی فیلبوس به ترتیب به صانع، صورت ماده و شونده در محاوره ی تیمائوس بدل شده اند.

مفهوم بسیار مهمی که درباره ی علت فاعلی باید توجه کرد این است که آیا علت فاعلی همان دمیورگس است یا همان احد است؟ با توجه به نکات پیش گفته، پرکلوس با یکی دانستن دمیورگس و احد، آن دو را نامهای متفاوتی برای یک علت فاعلی دانسته است. اما همان طور که پیشتر گفتیم پرکلوس، دمیورگس محاوره ی تیمائوس را علت فاعلی عالم مادی و احد محاوره ی پارمنیدس و خیر محض محاوره ی جمهوری را علت غایی عالم مادی در نظر گرفته است چگونه این دو ادعا با یکدیگر سازگار میشوند؟ و آیا اساساً این دو مدعی با یکدیگر سازگارند؟ نگارنده بر این باور است که پرکلوس در تفسیر هر محاوره، افلاطون تلاش کرده است تا به مدعیات اصلی آن محاوره پایبند بماند و از مفاهیم اساسی آن در تفسیر محاوره ی تیمائوس هم



سو با نظر افلاطون دمیورگس را علت فاعلی عالم مادی دانسته است اما چنین نگاهی تنها یک بعد از ابعاد مسئله است به نظر نگارنده هر دو برداشت پرکلوس فاعلی با یکدیگر سازگارند؛ او محاوره ی تیمائوس را نگاهی طبیعیاتی به عالم مادی دانست؛ ولی محاوره ی پارمنیدس و فیلبوس را نگاهی الهیاتی به عالم مادی در نظر گرفته است. به همین دلیل نه تنها مدعای این دو محاوره را با هم ناساز ندانسته است. بلکه آنها را مکمل هم به شمار آورده است. اصولاً پرکلوس در ادامه ی سنت فلسفه ی نوافلاطونی تلاش داشت تا همه ی آثار افلاطون را در قالب نظامی واحد و منسجم به فلسفه ای کامل و جامع و مانع تبدیل کند و نگاه وحدت انگار او به آثار افلاطون از همین تلاش و انگیزه برخاسته است بنا بر چنین دیدگاهی نظرات افلاطون با یکدیگر تعارض نخواهند داشت بلکه به موازات یکدیگر به نظر میرسند.

در مجموع باید گفت که افلاطون در محاوره ی فیلبوس مفاهیم را به نحو کلی تر بیان کرده است و آنها را با نگاهی وجود شاختی تبیین کرده است؛ در حالی که در محاوره ی تیمائوس همان مفاهیم را از منظری جهان شناختی تبیین نموده است **bid 263** درباره ی مفهوم صناعت عالم مادی باید گفت که از نظر پرکلوس کل عالم مادی یک واقعیت مرکب است که به علتی نیاز دارد؛ همان گونه که هر شیء مرکبی نیازمند است و در واقع برآمده از آن علت است پرکلوس علت فاعلی عالم مادی را چنین بیان کرده است «دمیورگس» که در سلسله مراتب جهان پس از احد جای دارد و پایین تر از اوست همه ی عالم شوندگان یا مادی را ساخته است. (Ibid).

عالم مادی علل چندگانه ای دارد؛ ولی با نگرشی کل نگر مانند نگرش پرکلوس، میتوان به این نتیجه رسید که همه ی عالم مادی برآمده از یک علت فاعلی است که همان دمیورگس است. این باور پرکلوس منشانی نوافلاطونی دارد؛ فیلسوفان نوافلاطونی بنا بر قانونی هستی شناختی استدلال میکردند که از هر علت تنها و تنها یک معلول صادر می شود **Siorvanes:1996: 98-9**.

این قانون از نظر فیلسوفان مسلمان به قاعده «الواحد» مشهور شد؛ بنا بر قانون یاد شده در نظام جهان از علت تنها یک معلول پدید می آید چرا که نمیتوان بدون واسطه از وحدت کثرت را استنباط کرد در واقع استدلال وجودشناختی پرکلوس برای اثبات این که عالم مادی تنها یک علت

فاعلی دارد، بر مبنای این قانون استوار شده است. ما عکس این حالت را پیشتر بیان کردیم که بنا بر آن از علت فاعلی واحد تنها یک عالم مادی صادر شده است .

## ۵- علت نمونه ای

در میان عللی که پیشتر در بحث صناعت عالم مادی بدان‌ها اشاره شد، علت نمونه ای دومین علت است. پیش از آن لازم است تا به علت دیگری اشاره شود که پرکلوس در بحث صناعت عالم مادی طرح کرده است. او علاوه بر پنج نوع علت یعنی علل مادی، صوری، فاعلی، نمونه‌ای و غایی، علت ششمی، را نیز بیان می‌کند و از آن با نام اُرگانیکی<sup>۱۷</sup> یاد می‌کند. علت این نامگذاری این است که این علت همان نفس عالم است، که محرک عالم مادی است از آنجا که عالم مادی دارای ماده و صورت است نیازمند علنی محرک است و نفس عالم این عمل را انجام می‌دهد. همه ی این علل شش گانه از نظر پرکلوس برآمده از قضایای بنیادین یا همان پیش فرضهای افلاطون هستند که پیشتر به آنها پرداختیم (bid:263-264) .

علت نمونه ای همان الگویی است که دمیورگس بر مبنای آن عالم مادی را ساخته است. پرسش بنیادینی که در این باره می‌توان طرح کرد این است که چه رابطه‌ای میان الگو و عالم مادی برقرار است؟ پرکلوس به حصر عقلی سه امکان را در این باره طرح می‌کند:

(الف) الگو و عالم مادی هر دو جاودانی اند.

ب الگو جاودانی است؛ ولی عالم مادی جاودانی و ازلی و ابدی نیست.

(ج) الگو و عالم مادی هیچ کدام جاودانی نیستند.

از این سه، تنها یکی میتواند بیانگر رابطه ی میان الگو و عالم مادی باشد آن چنان که وضعیت جهان شناختی آن دو را مشخص کند (Ibid. 265) .

برای راه یافتن به پاسخ پرسش بالا، باید از مثالهای دیگر نیز کمک گرفت. در سلسله مراتب واقعیت رابطه ی میان هر مرتبه با مرتبه ی بعد، رابطه ای است که در واقع رابطه ی محیط و محاط است؛ یعنی هر مرتبه، مرتبه بعدی را در خود دارد و مرتبه‌ی بعدی بسط و شکوفایی مرتبه پیش از خود است. بر مبنای چنین رابطه‌ای هر مرتبه، مرتبه بعدی را از درون خود صادر میکند به

نحوی که مرتبه ی بعدی خفیف شده ی مرتبه ی پیشین است به همین علت مرتبه ی بعد برخی ویژگیهای مرتبه ی پیشین را دارد و برخی ویژگیهای آن را نیز ندارد، چرا که در واقع ضعیف شده و خفیف شده ی آن است. برای مثال از آن جا که اقنوم نفس برآمده از اقنوم عقل است برخی ویژگیهای آن را داراست. نفس نیز مانند عقل جاودانی است. این رابطه در نظام پرکلوس فقط میان اقنوم ها برقرار نیست بلکه قانونی وجودشناختی است که بین الگو و شیء بهره مند شده از آن الگو نیز برقرار است به عبارت دیگر رابطه ی میان الگو و عالم مادی نیز به همین طریق در نظام پرکلوس معنی مییابد؛ الگو جاودانی و زیباست با وجود این، میتوان مادی که از همین الگو بهره مند است و دمیورگس آن را بر اساس همین الگو گفت عالم مادی که از همین ساخته است فسادپذیر و نازیباست.

پرکلوس بر این باور است که عالم مادی برخی از ویژگیهای بنیادی الگو را دارد؛ علت مانند عالم مادی زیبایی و نظم و هماهنگی خود را از الگو بهره مند شده و به همین الگو جاودانی و ابدی است؛ یعنی پایان زمانی ندارد پرکلوس را چنین باوری از افلاطون گرفته کرده است [Ibid 266](#) . اما پرسش این است که چگونه عالم مادی که بر مبنای شدن و کون و فساد دانمی پدید آمده است ویژگیهای زیبایی و جاودانگی را دارد؟ آیا میتوان عالم مادی را حقیقتاً دارای این ویژگیها دانست؟ پاسخ پرکلوس به این پرسشها این است که باید میان دو نوع الگو یا نمونه تفاوت قائل شد؛ الگوی نخست، خود اشیای عالم مادی هستند اشیای مادی میتوانند برای هنرمند و اثر هنری الگو باشند. از آنجا که اشیای عالم مادی دارای زیبایی ناقص و بهره مند شده از مثال زیبایی اند بنابراین الگوی کاملی نیستند (Ibid). پرکلوس این مفهوم را که اشیای محسوس و مادی الگوی کاملی برای خلق آثار هنری نیستند، از محاوره ی تیمائوس گرفته است. از نظر افلاطون آثار هنری، الگوبرداری شده از اشیای محسوس و مادی شونده و نازیبا هستند؛ به سخن دیگر، نمیتوان ویژگی زیبایی را به آثار هنری نسبت داد. آنها خود بر مبنای الگویی مصنوع<sup>۱۸</sup> یعنی اشیای مادی یا شونده ایجاد شده اند بنابراین قطعاً زیبا نیستند. در مجموع باید گفت آثار هنری نه زشت و نه زیبا بلکه همان هستند که باید باشند<sup>۱۹</sup> (28:B S2) نوع نخست الگو این چنین است و اشیای بهره مند

شده از این الگو نیز ضرورتاً از ویژگیهای همان الگو بهره مندند و صفاتی را که الگو فاقد آنهاست قطعاً اشیای بهره مند شده نیز آن را ندارند از جمله صفاتی که اشیای بهره مند شده از الگوی مادی و ناقص فاقد آن هستند به موارد زیر میتوان اشاره کرد اشیای مادی زیبایی حقیقی ندارند چرا که آنها تنها از زیبایی مثال و زیبایی حقیقی بهره مندند و زیبایی آنها زیبایی ناقصی است به همین علت آثار هنری بهره مند از اشیای مادی نیز زیبا نیستند عالم مادی به عنوان الگوی آثار مصنوع بشری الگوی نوع دوم است؛ همان گونه که گفتیم الگوی عالم مادی که همان عالم مثل است جاودانی و ابدی است بنابراین عالم مادی نیز ویژگی جاودانگی و ابدی بودن دارد. عالم مادی مانند الگوی خود است و ویژگی او را به نحو ناقصی دریافت کرده است؛ یعنی عالم مادی ازلی نیست؛ ولی همواره باقی میماند و هیچگاه از میان نمیرود او همواره به علت خود وابسته است به عبارت دیگر، عالم مثل علت مبقیه ی عالم مادی است و از آنجا که علت او یعنی عالم

مثل جاودانی است او نیز ابدی است. (Ibid) 266. از دید پرکلوس علت نمونه ای یا الگو را تنها فیثاغوریان و افلاطون شناخته بودند

ارسطو و مشائیون یا آن را نمی شناختند یا آن را نفی میکردند (Ibid) اما اساساً چرا عالم مادی به عنوان معلول به علت نمونه ای یا الگو نیازمند است؟ پرکلوس دو دسته دلیل برای اثبات نیاز عالم مادی به علت نمونه‌های آورده است که آن را بررسی خواهیم کرد

#### ۱-۵-۲- نخستین دلیل سه مقدمه و سپس نتیجه گیری دارد :

۱- این که از یک طرف عالم مادی شامل همه ی اشیای شونده است و از طرف دیگر زیبا و منظم است نشان میدهد که او میباید از الگویی زیبا و منظم پدید آمده باشد و همه ی اشیای مادی نیز از زیبایی الگوی عالم بهره مند باشند .

۲- عالم مادی زیبایی ناقصی دارد. بنابراین ضرورتاً این زیبایی را از عاملی با زیبایی کامل دریافت کرده است

۳- ممکن نیست علت فاعلی یا دمیورگس همان علت نمونه ای باشد، چرا که دمیورگس فقط صانع عالم مادی است. پرکلوس از این سه مقدمه نتیجه میگیرد که عالم مادی به علتی نمونه ای

نیازمند است و چنین علی عمان الگویی است که صناعت عالم مادی بر اساس و با تقلید از آن صورت گرفته است (Ibid: 267)

۲-۵-۲- دسته ی دوم دلایل وی شامل پنج دلیل است. این دلایل شباهتهایی نیز با دلیل نخست دارند:

۱- از نظر ارسطو مجموع جهان اعم از عالم فوق قمر و تحت قمر در حال اشتیاق یا کشش به سوی علتی است که علت غایی جهان و همان عقل عقل است (D 7,1072B3 اگر باور ارسطو درست باشد، پس این اشتیاق و کشش باید از همان سرچشمه ای باشد که مجموع جهان از آن نشأت گرفته است؛ به سخن دقیق تر ممکن نیست چنین اشتیاق و کششی از ذات خود جهان سرچشمه بگیرد بلکه علتی وجود دارد که چنین اشتیاقی را در آن ایجاد میکند این علت همان علت محرک عالم مادی یا علت نمونه ای است که الگوی صناعت عالم مادی است و به واسطه ی ایجاد شوق و کشش او را به حرکت دائمی وا میدارد. (Ibid) 267).

در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که اگر پرکلوس مفهومی را از ارسطو گرفته است به این معنی نیست که متوجه تفاوت دیدگاه وی با دیدگاه افلاطون نبوده است؛ زیرا میان مفهوم علت نزد ارسطو و افلاطون تفاوتی بنیادی وجود دارد و بی شک پرکلوس از آن آگاهی داشته است.

ارسطو علت غایی یا علت العلل را عقلی فراجوانی حتی فراتر از عالم فوق قمر می دانست که به هیچ روی علت اعلی عالم مادی نیست، چرا که ارسطو علت فاعلی را صورت شی مادی می داند که درون خود اشیای عالم تحت قمر<sup>۲۰</sup> جای دارد<sup>۲۱</sup>.

بر خلاف وی، افلاطون و پروکلس صورت شی مادی را علت فاعلی نمیدانند بلکه فقط لوازم فراهم کننده ی مالی میدانند که در درون خود انتهای عالم حقیقی چرا که به باور ایشان صورت و ماده یا علل معد انتهای مادی هستند از نظر پرکلوس علت فاعلی حقیقی همان دمیورگس یا عقلی است که بر فراز عالم عادی جای دارد (Ibid).

اختلاف پرکلوس با ارسطو در اینجا بر سر این است که به نظر پرکلوس ارسطو علت غایی را به جای علت فاعلی نشانده است او عقل را علت العلل با علت غایی عالم مادی فرض کرده است و

صورت و صورت را علت فاعلی در حالی که از نظر پرکلوس احد علت غایی حقیقی است و طور معقول و مجرّه با عالم مثل نیز نقش غایت را در رابطه با اشیای مادی بازی میکنند البته غایت حقیقی همان احد است و مثل فقط نقش غایات نسبی را برای اشیای مادی بازی میکنند در حالی که ارسطو عقل عقل را علت غایی حقیقی به شمار آورده است.

۲- عالم مادی به نحوی نامتناهی در حال حرکت است. چرا و چگونه عالم مادی چنین است در حالی که نیرویی محدود و متناهی دارد؟ حرکت و وجود ابدی عالم مادی از چه عاملی سرچشمه میگیرد؟ عالم مادی ازلی نیست ولی امتداد زمانی ابدی دارد، بنابراین به علتی نیاز دارد که او را همواره پویا و در حال حرکت نگاه دارد این علت همان دمیورگس است؛ ولی دمیورگس این ویژگی را با تقلید از الگویی جاودانی و سرمدی به عالم مادی اعطاء میکند مثل جاودانی و سرمدی الگوی عالم مادیانه و این سرمدیت نیروی نامتناهی حرکت و پویایی عالم مادی است. (Ibid).

3- دلیل سوم به نوعی تکرار دلیل پیشین است عالم مادی نیروی نامتناهی را که از دمیورگس و الگوی خود دریافت میکند به یکباره با برای همیشه دریافت نمیکند بلکه این دریافت پیوستگی دارد عالم مادی همواره در حال شدن و کون و فساد است اگر چه عالم مادی موجودی حقیقی نیست ولی همواره پدید میآید و در حال تکوین دائمی و آن به آن است (Ibid:268). پرکلوس در این باره چنین میگوید عالم مادی (همواره پدید می آید ولی موجود حقیقی نیست (Ibid).

۴- دلیل چهارم مبتنی بر یک پرسش اساسی است آیا دمیورگس عالم مادی را بر اساس تأمل ساخته است؟ پاسخ پرکلوس منفی است چرا که به نظر او هر تأملی به معنای حرکت و دگرگونی در ذات متأمل است در حالی که هیچ حرکت و تغییری در معنی دمیورگس به عنوان عقلی مجرد راه ندارد چرا که تعقل او مانند تعقل نفس انسانی نیست که همراه با تغییر و حرکت باشد.

پرسش بعدی این است که اگر دمیورگس بدون تأمل عالم مادی را ساخته است آیا الگوی عالم مادی را در ذات عقلانی خود داشته است یا خیر؟ به عبارت دیگر اگر دمیورگس عقل مجرد است و هر عقل مجردی، همه ی صور معقول و مجرد را در ذات خود دارد آیا مثل یا الگوی عالم مادی که همان صور معقول و مجرد هستند، در ذات او وجود دارد؟

پاسخ پرکلوس به این پرسش مثبت است الگوی عالم مادی صور معقولی هستند که همان عالم مثل را تشکیل میدهند دمیورگس به عنوان عقلی مجرد، بدون تأمل و بر اساس عقل خود عالم مادی را پدید آورده است و هیچ حرکت و تغییری در ذات وی در زمان صناعت عالم مادی رخ نداده است (Ibid). دمیورگس بر مبنای عالم مثل جهان مادی را پدید آورده است و نمونه ها یا مثل در ذات خود وی به عنوان عقلی مجرد و فراتر از عالم مادی و نفس، حاضر هستند. ۵ - پرسش بعدی این است که آیا دمیورگس و عالم مثل کاملاً از یکدیگر جدا هستند؟

پاسخ پرکلوس به این پرسش منفی است عالم مثل به نوعی در دمیورگس به عنوان عقلی مجرد جای دارند، نه اینکه به کلی از او جدا باشند دلیل پنجم پرکلوس در واقع دلیل نیست، بلکه توضیحی بر دلایل پیشین است پرکلوس در این باره چنین گفته است «در عقل، همه ی الگوها هست (Ibid)».

در واقع ذات دمیورگس به نوعی حاوی الگوی عالم مادی نیز هست. چنین مدعایی به این معنی نیست که عالم مثل همان دمیورگس هستند و میان آنها این همانی مطلق برقرار است بلکه به این معنی است که این دو از یکدیگر کاملاً جدا نیستند. اگر عالم مثل به کلی از دمیورگس جدا باشد، در آن صورت دمیور آن صورت دمیورگس میباید با جدایی از ذات خود و با تأمل بر ذواتی دیگر، عالم مادی را پدید آورد. اما وی در واقع بر اساس که در ذات خود هست، فعل صناعت عالم مادی را انجام میدهد و از این نظر دوگانگی ای میان او و فعل صناعت پدید نیاید اگر چنین دوگانگی ای وجود میداشت در آن صورت دمیورکس با، تأمل عالم مادی را ساخته بود، در حالی که چنین نیست. فعل صناعت عالم مادی دقیقاً مانند فعل صناعت هنری است. هنرمند نیز براساس الگویی که در عقل خود دارد اشیای هنری را میسازد البته این بدین معنی نیست که اشیای طبیعی به عنوان الگوهای هنرمند، با عقل وی یکی هستند بلکه به این معنی است که الگوهای مادی به نوعی در عقل او نیز حضور دارند و هنرمند با مراجعه به آنها اشیای هنری را میسازد به نظر نگارنده این پنج دلیل به نوعی پاسخ به ارسطو نیز به شمار میروند.<sup>۲۲</sup>

پرکلوس در تأیید نظر افلاطون بر این باور است که بر خلاف ارسطو باید علاوه بر علت غایی، علت فاعلی و نمونه ای را نیز در تبیین صناعت عالم مادی در نظر گرفت. از نظر پرکلوس تبیین عالم مادی بدون در نظر گرفتن این دو علت کامل و اساساً ممکن نیست (Ibid: 269)

پس از بررسی مفصل دو علت فاعلی و نمونه ای باید این پرسش را طرح کرد که از نظر پرکلوس حقیقتاً نسبت میان علت فاعلی و علت نمونه ای چیست؟ این پرسش مقدمه ی پرسش دیگری است و آن پرسش این است که نسبت میان عالم موجودات حقیقی و عالم در حال شدن یا شوندگان چیست؟ پرکلوس نظر بسیار مهمی در این باره ابراز کرده است که یقیناً متعلق به خود اوست و در میان اندیشه های افلاطون نمیتوان آن را یافت به نظر وی، احد یا همان خیر، افلاطونی علت وحدت عالم در حال شدن است. مثل، علت زیبایی عالم در حال شدن هستند و دمیورگس علت صوری آن است در عین حال احد، علت العلل عالم در حال شدن نیز هست. (Ibid) چنین نسبتی میان خود علل و نیز میان علل و عالم مادی از نظرات اصیل پرکلوس است.<sup>۲۳</sup>

از نظر پرکلوس عالم مثل یا الگو علت زیبایی جهان است و دمیورگس به عنوان علت صورت و ذات عالم مادی است زیبایی جهان از عالم مثل سرچشمه میگیرد و به همین علت است که عقول جزئی، نفس عالم، نفوس جزئی و حتی ماده نیز زیبا هستند (Ibid). البته باید توجه داشت که زیبایی آنها زیبایی کاملی نیست و تنها بهره مند از زیبایی مطلق هستند.

دو نکته ی بسیار مهم باید در این جا طرح شود نخست این که پرکلوس حتی ماده را نیز زیبا میداند چرا که او نیز از زیبایی، مثل هر چند با ضعیف ترین درجه بهره مند شده است. عالم مادی ما را از بازگشتن به امور حقیقتاً زیبا دور نگاه می دارد؛ ولی تدبر و تأمل در اشیای مادی که زیبایی جزئی و ناقص دارند، نیز میتواند ما را به زیبایی مثل بازگرداند (Ibid) پرکلوس این مفهوم را از افلاطون گرفته است افلاطون نفس را از عالم عقلی میدانست و اعتقاد داشت که نفس در هبوط به عالم مادی گذشته است و ذات خود را فراموش کرده ولی با مواجهه با عالم مادی مجدداً به یاد ذات و منشأ اصلی خود می افتد. این همان نظریه ی تذکار افلاطون است، هر چند خود افلاطون آگاهانه از اسطوره برای بیان چنین مفهومی بهره گرفته است (114 D 12).



نکته ی دوم که اهمیت بیشتری دارد این است که دمیورگس و مثل دو نوع عقل هستند و از همین روی نیز، دو نوع علتند. دمیورگس به عنوان علت فاعلی و مثل به عنوان علت نمونه ای دو نوع عقل به شمار میروند چرا که صور معقول، عقول محض و مجردند؛ ولی دمیورگس عقل محض نیست (Ibid). 270: منظور پرگلس این است که در عالم مثل میان ذات و عقل بودن صور معقول هیچ تمایزی وجود ندارد ذات آنها همان عقل بودن است؛ ولی در دمیورگس میان ذات او و عقل او تمایز هست از همین روی، صور معقول، عقل محض و بسیط هستند. در حالی که دمیورگس ذاتی است که از اقنوم عقل بهره مند شده است و میان ذات او به عنوان علت فاعلی عالم مادی و عقل بودنش تمایز وجود دارد.

## ۶-۲- صناعت عالم مادی

صناعت عالم مادی اساساً به چه معناست و چه وجوهی میتواند داشته باشد؟ منظور از وجه این است که صناعت عالم مادی در چه وضعیتی رخ داده است؟ به عبارت دیگر دمیورگس به عنوان علت فاعلی عالم مادی در چه مراحل عالم مادی را پدید آورده است؟ پرگلس در پاسخ به این پرسش پنج مرتبه یا مرحله برای صناعت عالم مادی برشمرده است.

۱ - ذات دمیورگس به عنوان علت فاعلی عالم مادی صور گوناگونی دارد به عبارت دیگر ذات دمیورگس پدید آورنده ی صور عالم مادی است

۲ - دمیورگس با نگاه به عالم مثل یا نمونه ها عالم مادی را در کلیتاش پدید می آورد. در این حالت دمیورگس به نحو کلی فعل صناعت عالم مادی را انجام می دهد. و به همین علت در این مرحله، دمیورگس کلی نامیده میشود

۳ - سه تایی ها یا سه گانه های دمیورگسی<sup>۲۴</sup> سومین مرتبه یا مرحله در صناعت عالم مادی است. اینها در واقع سه مرتبه یا شأن از خود دمیورگس؛ یعنی وجود، حیات یا به نیرو و فعلیت او هستند

۴ - مرحله ی بعد پدید آمدن ایزدان است. نخست ایزدان فراتر از عالم مادی سپس ایزدان درون عالم مادی پدید می آیند ایزدان فراتر از عالم مادی، در واقع پدران ایزدان درون عالم مادی و

ایزدان درون عالم مادی، بهره مند از آنها هستند. ایزدان پدر در عالم فوق قمر و ایزدان فرزند در عالم تحت قمر جای دارند .

۵- مرحله ی پنجم و آخر صنعت عالم مادی پدید آمدن فرشتگان، دایمون ها، قهرمانان افسانه ای یونان باستان و موجودات زنده است که همگی در عالم تحت قمر جای دارند (Ibid)

پس از بیان مراحل پنجگانه صنعت عالم مادی، شایسته است که یک بار دیگر مفهوم نسبت میان علت فاعلی و علت نمونه ای بازگردیم. همانگونه که گفتیم دمیورگس علت صورت و ذات عالم مادی است . اکنون این پرسش پیش میآید صورت اشیای مادی چیست و به چه معنایی میتواند باشد؟ برای پاسخ به این پرسش میباید نخست به ماده پردازیم چرا که عالم مادی ماده ای دارد

که دمیورگس به آن صورت عطا می کند؛ بنابراین پرسش نخستین این است که ماده چیست؟ بنابر روایتی که افلاطون (2S B) 30 و سپس پرکلوس از صنعت عالم مادی ارائه کرده اند ماده ی عالم جسمانی ازلی است؛ یعنی معلول دمیورگس نیست و پیش از صنعت عالم مادی نیز به گونه ای بی صورت و بی نظم و در هم ریخته وجود داشته است ،ماده توده ای ازلی است که صفات بی قاعدگی و بی نظمی<sup>۲۵</sup> مهمترین ویژگیهای او بوده اند. ماده دریافت کننده صور گوناگون موجودات شونده از قبیل موجودات بی جان و جاندار و نیز افلاک و نفس عالم و نفوس جزئی است (Ibid). 270:

ذکر این نکته بایسته است که وجود ماده به همان معنی وجود موجودات جاودانی نیست، بلکه تنها به این معنی است که دمیورگس آن را پدید نیاورده است؛ ماده مصنوع و معلول هیچ علتی نیست . ازلی بودن آن تنها به این معنی است که او پیش از پدید آمدن موجودات شونده نیز بوده است؛ ولی نمیتوان او را با موجودات جاودانی قیاس کرد (Ibid).

ماده ی عالم یا جسم عالم مادی حتی ماده هم نیست بلکه در ابتدا توده ای بی شکل و بی نظم<sup>۲۶</sup> بوده است؛ این توده از نظر افلاطون البته تنها یک مبدا جهان شناختی نیست بلکه واقعیتی است که در میان مراتب واقعیت وجود دارد و پایین ترین مرتبه ی واقعیات است. میتوان گفت که توده ی نخستین یک واقعیت جهان شناختی است که پیش از عمل دمیورگس نیز شانی از واقعیت

داشته است و حتی در آن زمان رد پا یا ذوات پیشینی از صور گوناگون را داشته است 2,313 -  
28.

این بخش از محاوره ی تیمائوس نشان میدهد که شبیحی از صور<sup>۲۷</sup> مختلف اشیای مادی در توده ی نخستین حاضر بوده است، اما گفتار افلاطون در جای دیگری نشان میدهد که گویی توده نخستین، صور مادی را پیش از عمل دمیورگس از عامل یا علت دیگری دریافت کرده است به هر روی این صور دریافت شده است<sup>۲۸</sup> (53B 15) پرسش دیگر این است صورتی که دمیورگس به توده ی نخستین اعطاء می کند چه صورتی است؟ آیا اگر خود توده ی نخستین دارای صور گوناگون موجود در عالم مادی هست، صورتی که دمیورگس به او افاضه میکند چگونه صورتی است و آیا این دو نظر با یکدیگر منافات دارند؟ پاسخ این است که دمیورگس صورت ماده بودن یا صورت جسمیه را به توده ی نخستین افاضه نمی کند. او با فعل خود در واقع نظم و قاعده را به توده ی نخستین اعطاء می کند. این الگو است که صورت ماده بودن یا صورت جسمیه را به توده ی نخستین افاضه می کند است. دمیورگس صورت دیگری را به توده ی نخستین میدهد که همان نظم و توده ی نخستین با دریافت صورت جسمیه از الگوی، جاودانی دارای نوعی زیبایی ناقص میشود ولی او همچنان زیبایی کامل را ندارد. دمیورگس فعل دیگری نیز انجام را میدهد و زیبایی کامل را نیز به توده ی نخستین که به جسم عالم تبدیل شده افاضه میکند. (Ibid. (270) اما مفهوم صورت<sup>۲۹</sup> که افلاطون نیز آن را به کار برده است (278) دقیقاً به چه معناست؟ همان گونه که گفتیم میان صورت جسمیه که الگوی جاودانی به توده ی نخستین اعطاء شده و صورت نظم و هماهنگی که دمیورگس به آن افاضه شده، نوعی وجود دارد پرسش اساسی پرکلوس در اینجا دقیقاً این است که صورت چیست و چه ویژگی ای<sup>۳۰</sup> دارد؟ (Ibid. 271) پاسخ این است که صورت همان ذات یا جوهر<sup>۳۱</sup> است که دمیورگس آن را به توده ی نخستین افاضه می کند. صورت جسمیه مترادف با این صورت نیست، بلکه تنها به این معنی است که توده ی نخستین پیش از فعل صناعت دمیورگس نیز قابلیت پذیرش صور نوعیه ی گوناگون را دارا بوده است. نه

اینکه همه ی آن صور را به نحو بالفعل داشته است. جسم بودن تنها قابلیت یا توانی است که الگو به توده ی نخستین اعطاء کرده است.

صورت به معنای دقیق آن ذات یا کیفیتی<sup>۳۲</sup> است که دمیورگس به جسم عالم می بخشد و از این طریق شوندگان در عالم مادی بر مبنای الگویی شونده پدید می آیند. همانگونه که پیشتر یاد شد دو الگو وجود دارد الگوی جاودانی و ازلی و ابدی و الگوی شونده دمیورگس، شوندگان را بر مبنای الگوی دوم ساخته است. گفتار افلاطون درباره ی صناعت عالم مادی چنین است عالم مادی پدید آمد و او هرگز بدون آغاز زمانی نبوده است (Ibid: 277)

نوشتار افلاطون بسیار روشن و آشکار به نظر میرسد؛ ولی افلاطونیان همواره از این واژگان تفاسیر گوناگونی کرده اند پرکلوس اشاره میکند که برخی از افلاطونیان مانند پلوتارک و آتیکوس بر این باور بودند که عالم مادی حادث است. بنابراین پرسش آنها این بود که آیا عالم مادی حادث زمانی یا حادث ذاتی و قدیم زمانی است (Ibid). به نظر نگارنده پرکلوس مسئله را به نحو بنیادی تری طرح کرده است. پرسش او چنین است آیا عالم مادی اساساً حادث است؟ البته وی پاسخ خود را پیشتر بیان کرده است؛ ولی مقصود او این است که پرسش فلسفی باید با بنیادها سروکار داشته باشد. از نظر او عالم مادی حادث است و این مفهوم را پیشتر نیز بیان کرده است. حدوث مفهومی بدیهی و بی نیاز از برهان نیست؛ ولی از آنجا که این حکم پیشتر اثبات شده است، دیگر نیازی به اثبات آن نیست اکنون باید از پرسش پلوتارک و آتیکوس سخن گفت: آیا عالم مادی، حادث زمانی است یا حدوث او غیر زمانمند و از نوع نیاز ذاتی علت<sup>۳۳</sup> است؟ (Ibid).

پاسخ پرکلوس به این پرسش روشن و بسیار مفصل است او میگوید پلوتارک و آتیکوس هر دو بر این باور بودند و استدلال میکردند که پیش از صناعت نیز جنبش و حرکتی در توده ی بی نظم نخستین وجود داشته است در جایی که حرکت باشد، ضرورتاً زمان نیز وجود دارد البته به نظر آنها دو زمان وجود دارد زمانی که پیش از صناعت آمده است. زمان عالم مادی وجود داشته است و زمانی که با صناعت عالم مادی پدید دوم، زمانی است که در واقع شمارش حرکت و تغییر در

عالم مادی است. زمان پیش از صنعت عالم مادی در واقع شمارش حرکت بی نظم توده ی نخستین است (Ibid).

پرکلوس از میان دو گزینه ی حدوث زمانی و حدوث ذاتی، بر حدوث ذاتی تأکید کند و استدلال میکند که عالم مادی معلول است و ذات او به علت خود وابسته است (Ibid) و تأکید میکند که پیش از وی نیز برخی از افلاطونیان به ویژه کرانتور و پیروان او استدلال میکردند که عالم مادی حادث است و یک علت بیرونی<sup>۳۴</sup> آن را پدید آورده است. آنها نیز باور داشتند که عالم مادی نمیتواند بنیان و مبدا پیدایش خود باشد<sup>۳۵</sup>.

از سوی دیگر، افلوپین، فرفورئوس و یا مبلخوس استدلال می کردند که در متن محاوره ی تیمائوس حادث در معنای مرکب یا آمیخته به کار رفته است و این مرکب بودن البته به معنای این نیز هست که این امر مرکب معلول علتی بیرونی است<sup>۳۶</sup> (Ibid). نتیجه گیری پرکلوس از این موضوع بسیار مهم است؛ شونده بودن در میان سه چیز مشترک است

#### الف) عالم مادی.

ب) خود زمان که ویژه ی موجودات متحرک و متغیر است.

ج) نفس هنگامی که عمل فهم و ادراک را انجام میدهد، چرا که در این حالت نفس از موضوعی به موضوع دیگر حرکت میکند.

از نظر پرکلوس هر سه دسته ویژگی شدن دارند و از همین رو، افزون بر موجودات مادی که کائن و فاسد هستند زمان و نفس نیز که کائن و فاسد نیستند در شمار شوندهگان هستند (Ibid). پرسش دیگر این است که از نظر پرکلوس چگونه عالم مادی شونده و زمانمند است؟ به عبارت دیگر طبیعت ذاتی عالم مادی چیست؟ نظر پرکلوس در این باره بسیار روشن و آشکار است عالم مادی به نحو بی وقفه در حال شدن است<sup>۳۷</sup> و ذاتی وابسته به زمان دارد از این رو نامتناهی است (Ibid (278). در این نقل قول مفهوم بسیار ظریفی نهفته است. پرکلوس میان دو نوع جاودانگی تمایز و تفاوت قائل است: یکی جاودانه<sup>۳۸</sup> در معنی دقیق و اصلی واژه که به موجودات جاودانی و ازلی و ابدی اطلاق میشود. دوم جاودانگی<sup>۳۹</sup> زمان بودن به عبارت دیگر موجود جاودانی در

معنای دوّم به لحاظ ذات با زمان هم بود سه و همراه است و از همین رو نامتناهی است بی پایان بودن او در واقع شدن جاودانی و نه بودن جاودانی. است به عبارت دیگر باید میان جاودانی<sup>۴۰</sup> و پایان ناپذیر<sup>۴۱</sup> یا نامتناهی در زمانی تمایز قائل شد. پرکلوس خود برای توضیح بیشتر این مفاهیم به سه نکته توجه کرده است.

1- باید میان جواهر جاودانی به معنای نخست<sup>۴۲</sup> و جواهری که تنها در بخشی از زمان تقرر دارند و در هنگامی دیگر از میان میروند جواهر حد وسطی را در نظر گرفت. دسته ی سوم، جواهری هستند که به نحوی نامتناهی در حال شدن هستند به عبارت دیگر این جواهر با زمان همذات و هم بود هستند و چون زمان نامتناهی، است آنها نیز نامتناهی. اند پرکلوس چنین جواهری را همواره در حال شدن میداند و به دو دسته تقسیم میکند:

۱-۱- آنها که در کلیت خود به گونه ای پایان ناپذیر با کلیت زمان هم بودی و هم ذاتی دارند؛ ولی در اجزای خود از اجزای زمان پدید نمی آیند. مثال این دسته عناصر عالم مادی هستند.

۱-۲ آنها که در کلیت و اجزای خود هر دو با پایان ناپذیری ذاتی، زمان هم بود و هم ذات هستند. اجرام سماوی نمونه ی این دسته‌اند. (Ibid) اجرام سماوی اعم از افلاک ستارگان و سیارات جاودانی نیستند، بلکه پایان ناپذیرند و پایان ناپذیری همان جاودانگی و سرمدیت نیست.

۲- آنچه که جاودانی و سرمدی است میباید تقسیم ناپذیر باشد خود جاودانگی یا جاودانگی فی نفسه تقسیم ناپذیر است. از همین رو هر آنچه جاودانی است ضرورتاً تقسیم ناپذیر نیز هست بنابراین پرکلوس افلاک و آسمانها<sup>۴۳</sup> را تقسیم پذیر میدانست چرا که آنها جاودانی نیستند بلکه پایان ناپذیرند عالم مادی نیز که تقسیم پذیر است ممکن نیست که جاودانی باشد.

3- از آنجا که فعلیت، نفس زمانمند و بر بنیاد زمان استوار است و از طرف دیگر ذات ماده نیز از هر جهت بر زمان بنیاد نهاده شده است نفس به عالم ماده نزدیک است و با آن قرابت و هم زیستی دارد اما از سوی دیگر نفس به واقعیات جاودانی نزدیکتر است، چرا که در واقع از عالم جاودانی عقل سرچشمه میگیرد (Ibid).

مهم ترین بخش این تقسیم بندی چگونگی جواهر افلاک و نسبت آنها با زمان است طبیعت ذاتی افلاک نیز همانند عناصر مادی و جهان مادی به دمیورگس به عنوان علت فاعلی و علت مبقیه وابسته است افلاک پایان ناپذیرند؛ ولی به لحاظ ذات به دمیورد وابسته اند؛ یعنی از لحاظ حدوث و بقاء معلول او هستند و از این رو، ممکن نیست جاودانی باشند آنها به لحاظ زمانی پایان ناپذیرند؛ ولی در عین حال، حادث نیز هستند. حدوث آنها حدوث ذاتی و بقای آنها بقای زمانی است.

### ۳- نتیجه گیری

در مجموع می توان گفت که پرکلوس عالم مادی و به طور کلی، عالم تحت قمر را ذاتی عالم تحت قمر هیچ می داند؛ ولی بقای زمانی برای آن قائل است. یعنی عالم تحت قمر تحت قمر هیچگاه در کلیت اش فانی نمیشود، بلکه تنها اشیاء و موجودات درون آن پی در پی کائن و فاسد میشوند. کل عالم مادی همچون موجود زنده ای است که به لحاظ ذات معلول است و به دمیورگس و عالم مثل به عنوان علل فاعلی و مبقیه، و به احد به عنوان علت غایی وابسته است؛ ولی از آنجا که علل او ابدی اند، او نیز همواره باقی خواهد ماند و در کلیت اش هیچ گاه فاسد نمی شود، بنابراین، عالم مادی در ذات خود جوهری ازلی نیست؛ ولی ابدی است.

پی نوشتها

1-ποιούμενο το γίγνομενον

2-ΤΟ ΤΟΛΟΥΒ

3-τω γίγνομενω

4-ἐξ ανάγκης

5-ἐπισκευάστην ἀθάνασιαν

6-abuvatov

7-niouryos

8-παντοδημιουργουν

۹- برای یافتن این مفهوم باید به جاهای گوناگونی در محاورات افلاطون مراجعه کرد

10- واژه ای که نگارنده برای موجودات ات در حال شدن وضع کرده است.

11-Hatnv

12-Teloodtwdes

13-Eippi

14-Movas

os ۵۸۸15-

16-kooos

17-To dpyavikon

18-πρός τεχνικον λόγον

19-kata Λογον

۲۰-واژه ای ارسطویی که منظور از آن طبقه ای از عالم شامل ماه، زمین و موجودات زمینی است.

۲۱- برای پیگیری این مفهوم نگاه کنید به کتاب دلتای ما بعد الطبیعه ارسطو

۲۲- برای تایید این نظر میتوان نگاه کرد به کارلوس استیل، دفاع از تیمائوس در برابر ارسطو،

لوون، ۲۰۰۰، صص ۱۶۳-۱۹۳

۲۳- با مراجعه به محاوره ی کلیدی در زمینه ی جهان شناسی یعنی تیمائوس و نیز محاوره ی که

محاوره ی کلیدی وی در زمینه ی هستی شناسی است این نظریه را مشاهده نمیکنیم

رک به :

(Plato, Timaeus, Plato, Republics, VII

24-Tpids Snutouryikn

25-τό πλημμελές καί το άτάκτον

26-chaos

27-eid@v tiva ixvη

28-πῦρ πρῶτον καί ὕδωρ καί γῆν καί ἀερια ἰχην μέν ἐχόντα αὐτων

ἄττα

29-idea

30-8ivalis

31-0voia

۳۲-واژه ی کیفیت نظری است که فستوژیر ابراز کرده است و به معنای آن است که صورتی که

دمیورگس به توده ی مادی شده میدهد یک کیفیت یا ویژگی است، بنابراین کیفیت یا ویژگی



توده ی مادی پذیرای شونندگان می شود ذات توده ی مادی نیز شدن است و این کیفیتی است که  
دمیورگس به او می دهد. رک به، فستوژیر تفسیر بر تیمائوس ۱۱۴-۱۱۵

Πηγέσεις ἀπ' ἄλλης αἰτίας 33

4-ἀπ' αἰτίας ἄλλης παράγομενον 3

5 οὐκ ὄντα αὐτόγονον οὐδὲ αὐθυπόστατον... 3

۳۶- برای آگاهی از نظر افلوپین که واضع نظریات فلسفه ی نوافلاطونی است رک به: افلوپین،  
تاسوعات.

37 αἶδιον αὐτῆς

38-aidy

αἶδιο της 93

40 αἰών

41 αἶδιο της

42- τῶν αἰώνιος αἶδιων

43 τά οὐρανια καὶ τῶν οὐρανίων

منابع

-Aristotle, *Metaphysics*. Edited by W. D. Ross, Oxford, Oxford University Press, 2,1924, Volumes.

-Plato, *Phaedo*. Edited by C.J. Rowe, Cambridge, Cambridge university press, 1995.

-Plato, *Philebus*. Edited by R. G. Bury, Cambridge, Cambridge university press, 1897.

-Plato, *Republics*. Edited by J. Adam, revised. D. A. Rees, Cambridge, Cambridge university press, 1928.

-Plato, *Timaeus*. Edited by A. Rivaud, Bude series, Paris, Les Belles Lettres, 1925.

-Plotinus, *Enneads*. Translated by A. H. Armstrong, Loeb Classical Library, 1966-88.

- Proclus, In Timaeum. Translated by T. Taylor, London 1810, reprinted Hastings, Chthonios Books, 1988.
- A.J.Festugière, Commentaire sur le Timée, 3 vol., Paris, 1970.
- L. Gobry, La Cosmologie des Ioniens, L'Harmattan, 2000. -A.C LLOYD, "THE PRINCIPLE THAT THE CAUSE IS GREATER THAN ITS Effects," Phronesis-1976,21. Press, New Havn and London, 1996.
- Lucas Siorvanes, Proclus:Neo-Platonic Philosophy and Science, Yale University.
- Carlos Steel," Proclus' Deffence of the Timaeus Against Aristotle:A Reconstruction of a Polemical Treatise", in Plato's Timaeus and the Foundations of Cosmology in Late Antiquity, The Middle Ages and [Renaissance.pp](#). 163-193,edited by Thomas Leinkauf and Carlos Steel,Leuven University Press, Leuven, 2000.